

برشهایی از کتاب «مگر چشم تو دریاست»

بگو شهید منو آتیش بزنی

۱۰ خرداد ۱۳۹۴ ساعت ۱۸:۳۷

کوموله‌ها گفته بودند اگر پول بیاورید، بدن شهید را صحیح و سالم تحویل تان می‌دهیم. آن موقع ۳۰ هزار تومان خیلی بود.

در بخشی از این کتاب آمده است:

«کوموله‌ها گفته بودند اگر پول بیاورید، بدن شهید را صحیح و سالم تحویل تان می‌دهیم. آن موقع ۳۰ هزار تومان خیلی بود. حاج‌آقا خودش رفت کردستان؛ روستای قمچیان. از آن‌جا زنگ زد و جریان را برایم گفت.

- می‌گن سی هزار تومن بدید تا شهیدتون رو تحویل بدیم.

- بعد با پول ما برن تجهیزات بگیرن، بر ضد خود ما استفاده کنن!!؟

من یادم نیست، اما کسانی که اطرافم بودند، می‌گویند شما گفتی «بگو شهید منو آتیش بزنی، اما من به شما پول نمی‌دم.» من نتوانستم بپذیرم به خاطر پیکر شهیدم به ضدانقلاب پول بدهم. حاج‌آقا هم همان اول، تصمیم من را گرفته بود، اما به من زنگ زد تا حرفی باقی نماند. اصلاً خود حاج‌آقا راضی نبود برای این مسئله به کردستان برود. اجبار و اصرار پاسدارها و برادرم، اسدالله، بود که رفت برای پیدا کردن رضا. ما پول ندادیم و آن‌ها هم رضا را تحویل نداند و حاج‌آقا برگشت.

این ماجرا گذشت تا این‌که سیزده ماه بعد، زنگ زدند و گفتند پیکر رضا توی پاک‌سازی روستا پیدا شده است.»

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/٢٠٥٦٩/بگٲو-شهيد-منو-آيشه-بزنيد>